

دوستان اران واقعی ناباکوف به ترجمه آثارش وفادار بمانند.

۷

گفتگوی گلی امامی با آذر نفیسی

دکتر آذر نفیسی استاد دانشگاه جانزهاپکینز به ثبت بخشی از زندگی و دوستی های خود در ایران پیش از مهاجرت در سال ۱۹۷۷ پرداخته است.

کتاب لولیتاخوانی در تهران تأملی است پرشور و متفکرانه درباره خواندن ادبیات انگلیسی در شرایطی نا به جا. متون برگزیده ادبیات انگلیسی - آمریکایی و خاطرات تدریس در ایران روایتی جذاب از خیال و واقعیت است که نفیسی به آن اشاره می کند. سمرقند به مناسبت انتشار و انعکاس جهانی کتاب لولیتاخوانی در تهران مصاحبه ای با آذر نفیسی ترتیب داده است که می خوانید. از گلی امامی برای انجام این مصاحبه و ترجمه آن سپاسگزاریم.

گلی امامی؛ خانم دکتر نفیسی شما دو کتاب تألیف کرده اید که یکی تماماً درباره ی ناباکوف و آثار اوست (آن دنیای دیگر / طرح نو) و در کتاب دوم (لولیتاخوانی در تهران / راندوم هاوس) صفحات زیادی را به تحلیل کتاب های او اختصاص داده اید. چطور شد که به ناباکوف علاقه مند شدید و کدام خصوصیت



اوست که شما را این چنین جلب کرده؟

آذر نفیسی: علاقه‌ی من به ناباکوف همانند علاقه‌ام به هر نویسنده‌ی بزرگ دیگری است: به خاطر لذت ناب و مطلق که از خواندن آثارشان نصیب می‌شود. البته هر نویسنده‌ای منابع و سرچشمه‌های متفاوتی از لذت را نصیب شما می‌کند. در مورد ناباکوف می‌توانم نمونه‌های بسیاری مثال بزنم، ولی در اینجا فقط بر یک نکته انگشت می‌گذارم و آن درک او از رابطه‌ی میان خواننده و اثر داستانی است. مایلم توجه شما را به نقل قولی از خود ناباکوف جلب کنم: «خوانندگان آزاد به دنیا می‌آیند و باید آزاد بمانند!» آثار بزرگ هنری از وجوه مختلف با مسئله‌ی آزادی در ارتباطند، که فقط یکی از آنها سیاسی است.

من با متفکر فرانسوی پُل بنیشو (Paul Benichou) هم عقیده‌ام که مدعی است «یک اثر همیشه شاهدهی بر وجود یک آزادی اساسی برای آفرینش است... این آزادی یکی از بنیادی‌ترین دارایی‌های ذهن است.» بنابراین آثار بزرگ داستانی، و در این مورد رمان، از طریق آفرینش شکل منحصر به فردی از دانش تخیلی درباره‌ی ما و جهانمان، به ما آزادی می‌بخشند، و ما را از محدودیت‌ها و قید و بندهایی که واقعیت بر ما تحمیل می‌کند می‌رهانند. این مفهوم پایه‌ی دیدگاه ناباکوف درباره‌ی رمان و ارتباطش با واقعیت است. به زعم او، نه تنها عمل نوشتن که خواندن و بازخواندن نیز رهایی‌بخش است. به اعتقاد او، چیزی، که وی «چشم سوم تخیل» می‌نامد، قادر است واقعیت سرکوبگر و گریزنده را معنی کند و آن را تحت اختیار درآورد. به همین دلیل است که به نظر ناباکوف، جدال با تمامیت‌خواهی (توتالیتاریسم) هرگز به ابعاد سیاسی آن محدود نمی‌شود، بلکه به ذهنیتی که منکر وجود خطرهای تخیل است نیز گسترش می‌یابد. در رمان‌های ناباکوف، نه تنها خودکامگی سیاسی بلکه توقعات و محدودیت‌هایی که توسط نویسندگان و خوانندگان خاصی اعمال می‌شوند نیز افشا می‌شوند و زیر سؤال می‌روند (مانند مورد لولیتا).

سوالی که به کرات به آن برمی‌گشتم این بود که چگونه بده بستانی این چنین چند لایه می‌تواند متحقق بشود؟ و رمان‌های ناباکوف بهترین پاسخ به این پرسش بود. او نشان می‌دهد چگونه دو فرهنگ و زبان متفاوت می‌توانند گفتگوی متقابل بیافرینند و هر یک استعاره‌ای بشود برای تشریح دیگری.

همان‌گونه که آلبرتو مانگونل (Alberto Manguel) نویسنده‌ی کتاب بی‌نظیر تاریخ کتاب خواندن به ما یادآوری می‌کند، «خوانندگان خودکامه‌ی کتاب که مانع یادگیری دیگران از طریق خواندن می‌شوند، خوانندگان متعصبی که تصمیم می‌گیرند چه چیزی باید یا نباید خوانده شود، خوانندگان خشک‌ذهنی که برای لذت بردن نمی‌خوانند و فقط خواستار بازگویی حقایق هستند، حقایقی که فقط به زعم خود آنها درست است؛ این‌ها تماماً تلاشی است برای ایجاد محدودیت‌های وسیع و گوناگون خواندن؛ و لیکن مأموران سانسور می‌توانند به روش‌های دیگری هم عمل کنند، بی‌آن که نیازی به دادگاه داشته باشند. آنها می‌توانند کتاب‌ها را به گونه‌ای تأویل کنند که تنها پاسخگوی خواسته‌های خود آنان باشد، برای آن که قوانین خود را توجیه کنند.» (ص ۲۸۸)

گلی امامی؛ کتاب آن دنیای دیگر اولین و مهم‌ترین کتاب درباره‌ی ناباکوف و آثار او به زبان فارسی است که شما سال‌ها قبل تألیف کردید. آیا در این فاصله‌ی زمانی نظرتان درباره‌ی مطالبی که در مورد ناباکوف و آثارش نوشته بودید تغییر کرده و اگر جواب مثبت است در چه جهتی؟

آذر نفیسی؛ فکر می‌کنم دیدگاهم نسبت به ناباکوف از بعضی جهات عمیق‌تر شده. اکنون حتا بیشتر از پیش گرامیداشت او را نسبت به آن چیزی که ما زندگی «معمولی» می‌نامیم تحسین می‌کنم، همان چیزی که به ما گوشزد می‌کند از دریچه‌ی چشم سحرآمیز رمان هیچ چیز معمولی نیست. در جریان نوشتن لولیتا خوانی در تهران یکی از مضمون‌هایی که مدام برایم مطرح می‌شد رابطه‌ی میان دو فرهنگ متفاوت و روش‌هایی بود که گفتگوی درونی را به وجود می‌آورد. می‌خواستم نشان بدهم چگونه واقعیت ما بر نحوه‌ی

خوانندمان از رمان‌های غربی تأثیر می‌گذارد، و چگونه مابعد جدیدی به خوانند این گونه آثار می‌بخشیم، در حالی که همزمان، همین رمان‌های بزرگ درک عمیق‌تری را از واقعیتی که در آن زندگی می‌کنیم به ما می‌دهند، آثاری که تا این حد از نظر زمان و مکان از ما دور بودند بر ایمان فضاهای آزادی به وجود می‌آورند که از طریق آن می‌توانیم واقعیت موجود را از نوارزیابی و شفاف کنیم.

سئوالی که به کرات به آن برمی‌گشتم این بود که چگونه بده بستانی این چنین چند لایه می‌تواند متحقق بشود؟ و رمان‌های ناباکوف بهترین پاسخ به این پرسش بود. او نشان می‌دهد چگونه دو فرهنگ و زبان متفاوت می‌توانند گفتگوی متقابل بیافرینند و هر یک استعاره‌ای بشود برای تشریح دیگری. ناباکوف با تزریق تجربیات و خاطرات شخصی خودش از فرهنگ و زبان روسی، حساسیت و زبان انگلیسی را گسترده‌تر و غنی‌تر کرد. من این نکته را با نویسندگان روس در میان گذاشته‌ام و آنها به روش‌هایی اشاره می‌کنند که از طریق آن ناباکوف با معرفی ساختار و ویژگی‌های زبان روسی به زبان انگلیسی، آن را دگرگون می‌کند. این است روش اصیل خلق رابطه‌ای مداوم میان فرهنگ‌ها و ملت‌ها. تخیل، همیشه از راه‌های جدید و متنوع «خواندن» و واکنش نشان دادن به زندگی و رمان استقبال می‌کند. اینجاست که عمل خواندن و اهمیت آن مطرح می‌شود: همان گونه که ما به ادبیات نیاز داریم تا واقعیت روزمره‌ی زندگی‌مان را از طریق دیدگاه و بُعدی دیگر متحول کند، در عین حال به خوانندگانی محتاجیم که متن را از دریچه‌ی چشمانی تازه بخوانند و تأویل کنند. بنابراین، ما می‌توانیم در پایان قرن بیستم، در کشوری به نام جمهوری اسلامی ایران، بُعد تازه‌ای به آثاریک نویسنده‌ی روسی - آمریکایی که در اواخر قرن نوزدهم متولد شده ببخشیم. برایم جالب بود که می‌دیدم لولیتا خوانی در تهران چه بحث‌های تازه‌ای در اطراف خود برمی‌انگیزد، به خصوص درباره‌ی لولیتا که جنجالی‌ترین کتابش در غرب محسوب می‌شود. این روزها مدام صحبت از جهانی شدن، به خصوص جهانی شدن فرهنگ است. دنیای امروز بیش از هر زمانی به چیزی تبدیل شده که ناباکوف آن را جهان قابل حمل می‌نامید، جهانی که مفهوم وطن در آن نه تنها از طریق فرهنگ و مرزهای ملی بلکه از طریق جذابیت‌های جهانی برخی ارزش‌ها و فرهنگ‌ها مشخص می‌شود. ناباکوف نخستین نویسنده‌ای نبود که ما را متوجه این نکته کرد، ولیکن شاید پایدارترین کسی بود که مکرر به مضمون جهان قابل حمل می‌پرداخت.

در آخرین رمانش، دلقک‌ها را ببین! راوی اشاره می‌کند به این که تنها گذرنامه‌ی یک نویسنده، آثار داستانی اوست. ناباکوف از طریق نحوه‌ی زندگی و رمان‌هایش نشان داد که ما می‌توانیم با آفرینش آثار تخیلی، جهان و وطنی برای خود بیافرینیم. با خواندن و نوشتن می‌توانیم جامعه‌ای جهانی و بین‌المللی بیافرینیم، جهانی قابل حمل که در آن نه به گذرنامه نیاز داریم و نه به روادید.

۱۱ گلی امامی: شما کتاب آن دنیای دیگر را در زمانی نوشتید و برای خوانندگانی که آشنایی زیادی با ناباکوف نداشتند. در این فاصله تعدادی اثر از ناباکوف به فارسی ترجمه شده و به نظر می‌رسد که نسل جوان، دیگر با ناباکوف بیگانه نیست. بنابراین اگر حالا می‌خواستید کتابی درباره‌ی ناباکوف بنویسید از چه دیدگاهی می‌نوشتید؟

آذر نفیسی: دیدگاه‌های من نسبت به ناباکوف تغییری اساسی نکرده، ولی طیف آن وسیع‌تر شده. کتاب‌هایم این لذت را برابم داشت که توانستم با بسیاری خوانندگان نسخه‌ی آثار ناباکوف تبادل نظر کنم، و نقطه‌نظرهایشان سبب شد تا نکات بیشتری را درباره‌ی ناباکوف و ادبیات تحسین کنم. امیدوارم بتوانم ارتباط خلاق بیشتری با جوانان خواننده‌ای که با آثار او آشنا هستند برقرار کنم.

ما اکنون در صدد به وجود آوردن یک گروه کتاب بین‌المللی در وب‌سایت دانشگاه جانز هاپکینز هستیم، و از آن طریق می‌توانیم خوانندگان و نویسندگان را در اقصی نقاط جهان با هم مرتبط کنیم و امیدوارم خوانندگان و نویسندگان در ایران نیز بخش فعالی از این گروه را تشکیل بدهند.

و اما یک نکته در مورد ترجمه، من ترجمه‌های اخیر آثار ناباکوف را به فارسی ندیده‌ام و مشتاقانه در انتظار خواندنشان هستم. همان طور که می‌دانید ناباکوف در مورد ترجمه‌ی آثارش نویسنده‌ای بسیار دقیق و موشکاف بود، مدام ترجمه‌های شلخته‌ی آثار دیگر نویسندگان را مورد انتقاد قرار می‌داد. تا زمانی که زنده بود ترجمه‌ی اکثر آثارش زیر نظر خود او انجام می‌گرفت و بهترین آنها را پسرش، دیمیتری ناباکوف، با همکاری پدر انجام داد. وقتی ترجمه برخی آثار او را به فارسی می‌بینم قلبم می‌شکند. حتا در این فکر چیزی بنویسم در مورد این که چگونه می‌توان اثری را مورد تجاوز و هتک حرمت قرار داد و

چگونه ترجمه‌ی بد یک اثر به فردیت آن حمله می‌کند. ترجمه‌ی آقای ذبیح‌الله منصوری از لولیتا بیشتر گویای ذهنیت آقای منصوری و خوانندگانش است تا ناباکوف. ترجمه‌ی فارسی لولیتا هیچ ارتباطی به اصل لولیتا، لولیتای ناباکوف ندارد. خوشبختانه همه با نحوه‌ی کار آقای منصوری آشنا هستند. لیکن مترجمان دیگری هستند که ادعای زیادی دارند ولی برای اثر نویسنده احترامی قائل نیستند. ترجمه‌ی دعوت به مراسم گردن‌زنی مثال خوبی از این طرز تفکر است، و هیچ چیز از زیبایی و پیچیدگی اصل اثر را منتقل نمی‌کند. به یاد بیاوریم که در لولیتا، ناباکوف به ما نشان می‌دهد که جنایت هامبرت در حقیقت مصادره‌ی فردیت شخص دیگر است، محروم کردن او از آن‌چه که هست، خود اصلی‌اش که قابل‌گرفته‌برداری نیست. بر همین منوال یک اثر تخیلی مقدس است؛ و ما تا آنجا که امکان دارد باید نسبت به آن وفادار باشیم. بنابراین پیشنهاد می‌کنم که دوستداران واقعی ناباکوف به اصل و ترجمه‌ی آثارش وفادار بمانند.

گلی امامی؛ به نظر می‌رسد که در پایان قرن بیستم لولیتا سرانجام جایگاه اصلی خود را یافته (در مقام یکی از بهترین رمان‌های قرن). آیا شما هم باور دارید که لولیتانه تنها بهترین رمان ناباکوف بلکه یکی از بهترین‌های قرن است و آیا استحقاق این جایگاه را دارد؟

آذر نفیسی؛ به اعتقاد من هم لولیتانه تنها بهترین رمان ناباکوف بلکه از بهترین‌های قرن بیستم است. این واقعیت که حتا هم اکنون در آغاز قرن جدید، لولیتا هنوز موضوع تفکر و تعمق است، خود شاهد این مدعا است.

گلی امامی؛ خانم دکتر نفیسی، اکنون که دیگر مشکل هرزه‌نگاری لولیتا حل شده فکر می‌کنید اهمیت رمان لولیتا در چیست؟

آذر نفیسی؛ البته این مسائل هرگز حل نمی‌شود؛ تا زمانی که در جهان کسانی هستند که می‌خواهند تخیل و افکار ما را با اعمال اخلاقیات خاص خودشان یا برنامه‌های سیاسی و شخصی‌شان منحرف کنند، اعتراض‌های شدیدی نسبت به رمانی مانند لولیتا وجود خواهد داشت. نه تنها در ایران بلکه حتا در غرب هنوز هستند کسانی که معتقدند لولیتا یک



شما می‌توانید در مورد مقدس‌ترین مضمون‌ها به پیش
پافتاده‌ترین روش‌ها بنویسید در حالی که می‌توانید
درباره‌ی پیش‌پافتاده‌ترین مضمون‌ها به گونه‌ای
بنویسید که به زیبایی و درک شما از زندگی بیفزاید.

ولا دمیر ناباکوف و پسرش دیمتری.

۱۳ اثر هنری غیراخلاقی است. وقتی کتاب اخیر من چاپ شد، دیمتری ناباکوف نامه‌ی
تحسین‌آمیزی برایم نوشت و در آن یادآور شد که مردم هنوز در مورد لولیتا دچار
سوءتفاهم هستند و هم‌چنان آن را رمانی غیراخلاقی و هرزه می‌پندارند. با وجود آن که
ناباکوف همیشه منکر هرگونه پیام اخلاقی یا سیاسی در کتابش بود، احساس اخلاقی او،
در وفاداری‌اش نسبت به عمل نوشتن ریشه داشت، نسبت به تمایلش برای دستیابی و
بیان روشن چیزی که معمولاً واقعیت پشت روابط معمولی زن و مرد خواننده می‌شود. در
این تعریف از اخلاق، تمام فرمول‌های تعیین شده، تمام پاسخ‌های از پیش آماده شده طرد
می‌شوند. مهمترین نکته‌ی یک اثر داستانی بزرگ مضمون آن نیست، بلکه نحوه‌ی شکل
دادن آن مضمون توسط نویسنده است. شما می‌توانید در مورد مقدس‌ترین مضمون‌ها به
پیش‌پافتاده‌ترین روش‌ها بنویسید در حالی که می‌توانید درباره‌ی پیش‌پافتاده‌ترین
مضمون‌ها به گونه‌ای بنویسید که به زیبایی و درک شما از زندگی بیفزاید. فکر می‌کنم
بهترین توضیح مفهوم اخلاقیات ناباکوف در این نقل قول آدورنو خلاصه می‌شود:
«بالاترین شکل اخلاق آن است که هرگز در وطن خود احساس تعلق نکنید.» به همین
دلیل است که یک رمان بزرگ همیشه ضدسیستم است، نه از جنبه‌ی سیاسی، بلکه از
دیدگاه آسان‌پذیر و ساده‌طلب خواننده. آنهایی که فاقد تخیل هستند تصور می‌کنند که
رمان باید به واقعیت وفادار باشد، یعنی تصور آنها از واقعیت. لولیتا ادعای نام‌ای است به
شکل رمان، علیه کور بودن اخلاقی و معنوی، علیه فقدان حساسیت نسبت به دیگران، علیه
قائل بودن حق یک انسان برای لذت بردن از زندگی به نحو اکمل، و مهم نیست آن زندگی
از دید ما چه اندازه پیش‌پافتاده و بی‌ارزش به نظر برسد. هامبرت یک اغواگر نیرنگ‌باز
است، نه نسبت به لولیتا که در همان برخورد اول او را می‌شناسد، و مدام از دست او در
می‌رود، بلکه نسبت به خوانندگان فهیمی که با فضل و دانش او، و آن ساختار زیرکانه‌ی

عذرهای موجهش برای تجاوز به لولیتا اغوامی شوند (به یادآوریم که هامبرت خواننده را برادر خواننده می خواند). جان کلام لولیتا در این است که نشان بدهد هیچ کس هر اندازه با فضل و دانش در مقابل قساوت و عدم حساسیتی که هامبرت از آن رنج می برد، در امان نیست. رمان، ما را وادار می کند که ورای واژگان فرهیخته، ادا و اطوارهایش، ورای دانش وسیعش از ادبیات و فرهنگ‌ها، هامبرت را ببینیم، و دریابیم که علی‌رغم تمام این‌ها می‌تواند انسان نفرت‌انگیزی باشد. و تصور می‌کنم این درس بزرگی برای ماست: گرامیداشت آزادی‌های فردی، که بدون آن هیچ فرهنگی در جهان امروز ما به اعتلا نمی‌رسد.

گلی امامی: به اعتقاد شما میراث ناباکوف برای ما چیست؟ از او برای ما چه باقی می‌ماند؟

آذر نفیسی: مایلیم این پرسش را با نکته‌ای که در آغاز گفتیم پاسخ بدهم: درباره‌ی نویسندگان و خوانندگان. ناباکوف یک بار اشاره کرده بود که «تنها فرم صادقانه‌ای که یک نویسنده می‌تواند مدعی آن باشد اصالت سبکش است.» به نظر من این اصالت، این فردیت تفکر و تخیل چیزی است که از یک نویسنده‌ی بزرگ می‌آموزیم. و این دشوارترین دستاورد است، آسان‌ترین کار آن است که تقلید کنیم، که به فرمول‌ها پایبند باشیم، و از روندهای موجود دنباله‌روی کنیم، ادبیات هم مانند مُد می‌تواند متشکل از مجموعه‌ای از گرایش‌های معین باشد. پایبند بودن به آن چیزی که ناباکوف آن را «جزئیات الهی» می‌خواند بسیار دشوارتر است از آفرینش چیزی از هیچ. بنابراین «پیام» ناباکوف (واژه‌ای که از آن متنفرم به همان اندازه که خود او در ارتباط با ادبیات از آن منزجر بود) این است که هر نویسنده‌ای بیش و پیش از هر چیز باید به قلمرو تخیل وفادار بماند.

و اما در مورد خوانندگان، نخستین جنبه‌ی خواندن، عطشِ آموختن است، آن بی‌قراری برای یادگیری جنبه‌های دانسته‌های موجود و آشنای زندگی. آلیس در سرزمین عجایب را به خاطر بیاورید: آلیس چشمانی داشت که می‌توانست جادوی پنهان زندگی معمولی را کشف کند. دخترک‌های هم‌سن او یک خرگوش سفید می‌دیدند، ولی او خرگوش سفیدی را می‌دید که جلیقه‌ای پوشیده، ساعتی دارد و حرف می‌زند. آلیس این جرئت و جسارت را دارد که به دنبال خرگوش بدود و درون سوراخی بپرد که به سرزمین عجایب

تبدیل می‌شود. تخیل، کنجکاوی و شوق ما را برای دانستن جلب می‌کند. و این است کیفیتی که در عین حال که رهاکننده است خطرناک نیز هست، به قول ناباکوف، «کنجکاوی چیزی نیست جز نافرمانی به ناب‌ترین شکل آن.» کنجکاوی بودن یعنی هرگز اغنا نشدن با چیزهای موجود و تبدیل کردن هر پاسخ به پرسشی جدید. امیدوارم که خوانندگان شما با هر کتاب بزرگ مانند یک ماجرای پرحادثه برخورد کنند و به حرف دلشان گوش بدهند و به درون آن سوراخ جادویی بپرند! ♦♦♦



